

مسئولیت جمعی راه حلی عادلانه در قلمرو مسئولیت مدنی بیماران ذهنی

حسن مرادزاده*

استادیار گروه حقوق دانشگاه شهید باهنر کرمان

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۴/۱۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱/۲۸)

چکیده:

قواعد مسئولیت مدنی فردی که شخص دچار معلولیت ذهنی را در صورت ایراد خسارت به دیگری ضامن می‌داند؛ چندان عادلانه به نظر نمی‌رسد. باید در مرحله‌ی نخست با تکیه بر مقررات کنونی از شدت اصل مسئولیت مدنی معلولین ذهنی کاست. در این خصوص از یک سوی، تفسیر موسع ماده ۷ قانون مسئولیت مدنی و حداقل، فرض تقصیر برای سرپرست او و از سوی دیگر، استفاده‌ی قضات از اختیار اعطایی به آنها توسط ماده ۴ قانون مسئولیت مدنی در شرایط فعلی راه‌گشا خواهد بود. اما راه حل قطعی و منصفانه، مسئولیت جمعی است که با تأسیس صندوق تضمینی بر مبنای اندیشه‌ی ضمان عاقله میسر می‌شود.

واژگان کلیدی:

بیمار ذهنی، اختیار قاضی، مسئولیت جمعی، صندوق تضمینی، ضمان عاقله.

Email: moradzadeh2005@yahoo.fr

* فاکس: ۰۳۴۱۲۲۲۱۱۸۰

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در همین مجله منتشر شده است:

«قانون مدنی و اصل مسئولیت مدنی بیماران ذهنی» سال ۱۳۸۹، شماره ۳.

مقدمه

فقها و به تبع آنها نویسندگان قانون مدنی ایران در جایی که فرد دچار بیماری ذهنی به دیگری آسیبی وارد آورد؛ داوری عرف را به عنوان ملاک شناسایی مسئول در نظر می‌گیرند. هرگاه چنین اشخاصی مستقلاً و بدون دخالت دیگری موجب بروز خسارت شوند، خود ایشان مسئول خواهند بود. اما اگر انسانی برخوردار از هوش و ادراک با آگاهی از وضعیت ناتوانی ذهنی عامل دیگر در تحقق زیان دخالت داشته باشد و به عبارت دقیق‌تر، یکی از اسباب ایراد خسارت باشد، دادرس که نماینده‌ی نظر عرف است، وجود رابطه‌ی علیت را میان فعل شخص دارای عقل و خرد و زیان بدیهی می‌انگارد (مرادزاده، ۱۳۸۹، ص ۳۰۱ به بعد). برغم چنین تمهیدی که از تئوریهای خطر و تقصیر نوعی، معتدل‌تر و پیشرفته‌تر بنظر می‌رسد و با اینکه ماده‌ی ۷ ق.م.م. حکم ماده‌ی ۱۲۱۶ ق.م. را ظاهراً تعدیل کرده است؛ مجموعه‌ی قواعد مسوولیت مدنی فردی نمی‌تواند در این خصوص کارایی لازم را داشته باشد. در اغلب موارد خواهان دعوای خسارت با بیماری سرگردان که حتی از درک محتوای افعال خویش ناتوان است، روبرو می‌شود که در بیشتر موارد بدلیل تنگدستی قادر به جبران خسارات نیست. از طرفی دیگر، اثبات تقصیر در نگهداری یا مواظبت فرد مجنون نیز کار چندان آسانی نخواهد بود تا سرپرست وی مسوول جبران خسارات باشد. باید اعتراف کرد که قواعد مسوولیت فردی، قابلیت لازم جهت حل مسأله‌ی مسوولیت مدنی بیماران ذهنی را ندارد. پس باید دست به چاره اندیشی در این خصوص زد و راهکارهایی را برای خروج از بن بست موجود پیدا کرد. بهترین راه حلی که به نظر می‌رسد، روی نهادن به نظامی است که در آن افعال خطرناک بیماران ذهنی بیمه می‌شود. اما پیش از رسیدن به چنین سر منزل مقصودی که ممکن است سالها به طول انجامد باید نخست با توجه به مقررات موجود، راه‌های در دسترس (گفتار نخست) را جهت جلوگیری از فلاکت و نابودی بیماران ذهنی از یکسو و تدارک خسارات زیان دیدگان آنان از سوی دیگر جستجو کرد. در مرحله‌ی بعد لازم است با زمینه‌سازی فکری لازم که ضمان عاقله به عنوان بستری جهت اجرای عدالت (گفتار دوم) در این خصوص یافت شد گام نهایی را برای اجرایی کردن این اندیشه برداشت.

گفتار نخست: راه‌های در دسترس

برای رسیدن به امکان جبران خسارات زیان‌دیدگان بیماران ذهنی و در عین حال جلوگیری از نگون بختی آنان طبق مقررات کنونی، دو راه حل اتساع دامنه‌ی ماده‌ی ۷ ق.م.م. (بند اول) و تمسک به اختیار قاضی (بند دوم) بنظر می‌رسد:

بند اول. اتساع دامنه ی ماده ۷ ق.م.م: می دانیم که مطابق مفاد ماده ۷ ق م م سرپرست مجنون و صغیر در صورت ایراد خسارت از طرف اشخاص اخیر و ارتکاب تقصیر از سوی خود سرپرست مسوول خواهد بود. ظاهر ماده مزبور مبین آن است که زیان دیده باید تقصیر سرپرست را اثبات کند با وجود این، تحولات اخیر در حوزه ی مسئولیت مدنی در جهت گسترش مسوولیت های نوعی بوده و قانونگذاران و رویه های قضائی کشورهای مختلف در این مسیر گام هایی مؤثر برداشته اند. نباید زیان دیده را در پیچ و خم اثبات تقصیر در نگهداری یا مواظبت، چنان به دشواری افکند که از اقامه ی دعوا پشیمان شود. حق آن است که دادرسان در پی تفسیری موسع تر از ماده ی ۷ ق.م.م. باشند و حد اقل وجود فرض تقصیر در مراقبت از جانب سرپرستان را مورد پذیرش قرار دهند و وجود تعهد ایمنی در عدم ایراد خسارت را در قراردادهای سپردن بیمار ذهنی به مؤسسه یا مرکزی ویژه، بپذیرند. برای نمونه در کشور فرانسه ابتدا دکتین فرض تقصیر والدین کودک و مجنون در صورت ایراد خسارت از جانب افراد اخیر مطرح شد و سپس رویه ی قضایی این نظر را تأیید کرد (LAFON, 1960, N° 79) تا آنکه در سال ۱۹۹۷ دیوان عالی فرض مسوولیت والدین را در این زمینه پذیرفت (Civ 2° 19 févr. 1997, Bull. civ. 2, n° 56; JCP 1997, II, 22848, concl. R. Kessous, note G. Viney ; D. 1997, p. 265, (note Jourdain – Civ. 2°, 4 juin 1997, D. 1997, IR, p. 159. - v. *infra*, n° 886).

در طرح اولیه ماده ی ۲-۴۸۹ ق.م^۱ فرانسه پیشنهاد شده بود که همان راه حل موجود در حقوق بسیاری از کشورها مانند: سوئیس، بلژیک، آلمان، یونان و مصر در حقوق فرانسه هم اجرا شود. مطابق این راهکار، قاضی اختیار داشت با توجه به وضعیت مالی طرفین، خسارات را بین ایشان تقسیم کند (Burst, 1970, n°3-4; Massip, 2002 n°437). اما از آنجا که فرانسویان به الگوی خاص خویش بسیار وابسته اند، پذیرش راه حلی از کشورهای همسایه در مجلس رد شد. با این وصف، بعدها بسیاری از نویسندگان نسبت به حذف چنین بندی، شکوه ها کردند (Le Tourneau, *op.cit.*, n° 50; Viney, 1970, p. 261; Savatier, 1968, n° 12) می توان با توجه به مقررات موجود در حقوق ایران، چنین چاره ای را در جهت جلوگیری از پیامال شدن حقوق اشخاص معلول ذهنی که حتماً در وقوع خسارت دخالت معنوی نداشته اند، اعمال کرد؟ با نگاهی به مقررات جاری در می یابیم که شاید قسمت اخیر ماده ی ۲۷۷ ق.م. بتواند در این مسیر راهگشا باشد. ماده ی مزبور در مبحث مربوط به وفای به عهد از فصل

۱. این ماده که در سوم ژانویه ۱۹۶۸ به تصویب رسید، مقرر می دارد: «هر کس تحت تاثیر اختلال ذهنی خسارتی به دیگری وارد آورد تعهدی جز جبران خسارت ندارد». برای مطالعه ی بیشتر رجوع کنید به:

P. Jourdain, *Responsabilité fondée sur la faute, Imputabilité*, Juris-classeur Civil Fasc. 121-1, 1996; Ph Le Tourneau, *La responsabilité civile des personnes atteintes d'un trouble mental*, JCP G., 1971, Doctr., 2401.

ششم قانون مدنی آمده است. تعهد مندرج در ماده هم شامل تعهدات قراردادی است و هم در بردارنده‌ی تعهدات غیر قراردادی است. مطابق آن، با فراهم بودن شرایط ایفای تعهد، متعهد نمی‌تواند شرایطی خاص را بر متعهد له تحمیل سازد. مثلاً او را وادار به پذیرش بخشی از دین کند. اما قانونگذار دست قاضی را باز گذارده تا با توجه به اوضاع و احوال مدیون، به او جهت ایفای دین خویش مهلتی بدهد، یا آنکه باز پرداخت دین را تقسیط کند. یقیناً، قضات با وجدان و منصف، هنگامی که خوانده‌ی دعوا، بیماری ذهنی است، وضعیت خاص وی را در نظر می‌گیرند و به منظور کاهش بار تعهد، مدتی را برای ایفای آن در اختیار چنین اشخاصی می‌نهند. با وجود این باید گفت که ماده‌ی مورد نظر، ما را جهت نیل به هدفی که در قوانین مدنی کشورهایی مانند سوئیس و آلمان مبنی بر تقسیم خسارت بر اساس موازین انصاف جاری می‌باشد چندان یاری نمی‌کند. به هر روی، مفاد این ماده راجع به وضعیت مالی مدیون بوده و معلولیت او، مد نظر قانونگذار نبوده است. با این حال، می‌توان در دعاوی که خوانده دچار اختلال شدید ذهنی است، بدان استناد ورزید تا شاید از بار تعهد تحمیل شده بر وی کاسته شود. باید گفت از لحاظ شکلی نیازی نیست که خواننده جهت اثبات تهیدستی خویش، دادخواست اعسار تقدیم دادگاه کند زیرا احتمال دارد مدیون، معسر نباشد و ضرورت‌های دیگر، دادن مهلت عادلانه یا قرار اقساط را ایجاب می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۵۵). اصولاً این مسأله، اختیاری است که قانونگذار به دادرس اعطا کرده تا با ارزیابی وضعیت مالی متعهد و احراز تنگناهای مالی او، امکانی را جهت ایفای تعهد برایش فراهم آورد و خارج از مبحث اعسار است. با دقت بیشتر در سایر مقررات در می‌یابیم، تنها موردی که شاید بتواند در این رهگذر، هدایتگر باشد بندهای دوم و سوم ماده‌ی ۴ ق. م. م. است. قانون مسؤلیت مدنی ایران که در سال ۱۳۳۹ از قانون تعهدات سوئیس اقتباس شده است، دارای نکات مثبت است که یکی از ارزشمندترین مواد آن، همین ماده‌ی ۴ آن است. نویسندگان، وکلا و قضات ایرانی کمتر به اهمیت آن توجه کرده‌اند. یکی از معدود نویسندگانی که به این ماده در نوشته‌های خود توجه داشته است، دکتر کاتوزیان است. وی در کتاب "الزام‌های خارج از قرارداد" هم در مبحث مربوط به درجات مختلف تقصیر به این ماده پرداخته و هم در موضوعی تحت عنوان "اثر کاهلی در احتراز از خطر" به آن استناد کرده‌اند. ایشان در خصوص بند سوم ماده‌ی فوق‌الاشاره می‌نویسند: «اختیار دادرس در کاستن از میزان ضرر می‌تواند به اجرای عدالت در هر دعوا، به تناسب اوضاع و احوال و شرایط حادثه کمک کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۳۵۰). ضمن تأیید این نظر تنها باید به کلام وی قید «...و طرفین دعوا..» را افزود. این همان کیمیایی است که با لحاظ قوانین کنونی، چه بسا بتوان با تمسک بدان تا اندازه‌ای عدالت توزیعی را در خصوص مورد بحث اجرا کرد. جایی که عامل ورود زیان از بیماری شدید ذهنی رنج می‌برد و منابع

محدودی جهت تأمین معاش خانواده و درمان خویش در اختیار دارد و ناخواسته به توانگری بی درد، آسیب اقتصادی وارد می‌کند، هر وجدان بیدار و عدالتجویی روا نمی‌داند طرفی را که دست به گریبان دو پدیده‌ی شوم فقر و بیماری است، رها ساخته و جانب آن کس را بگیرد که از دو نعمت سلامت و ثروت برخوردار است.

به هر تقدیر، بنا بر بند دوم ماده، هنگامی که زیانی در اثر مسامحه عرفاً قابل اغماض، بیار آمده باشد، قاضی اختیار دارد تا از میزان جبران زیان بکاهد. مطابق فقه و قانون مدنی ایران اصولاً داوری عرف که ملاک شناسایی ایجاد رابطه‌ی سببیت میان فعل وارد کننده‌ی خسارت و زیان است، کسی را که دچار بیماری شدید ذهنی بوده و از محتوای افعال خود بی‌خبر است، قابل سرزنش نمی‌داند و هر جا که زمینه‌ای جهت انتساب فعل زیانبار به فردی سلیم‌العقل یافته، بی‌درنگ انسان فاقد تمیز را از بار مسئولیت معاف می‌سازد. پس نباید تردیدی داشت که عمل خطاآلود انسانی که از او هام و خیالات شدید ذهنی رنج می‌برد به نحوی که این امر رابطه‌ی فکری او را با جهان واقعی قطع ساخته، قابل اغماض است. شرطی دیگر که در بند مزبور از آن یاد شده، آن است که تدارک زیانها موجب عسرت و تنگدستی عامل شود. نکته‌ی قابل توجه آن است که دادرس باید در ارزیابی‌های خویش از وضعیت مالی خواننده، شرایط و وضعیت خاص بیماری او و هزینه‌های مربوط به آن را لحاظ کند. مضافاً، باید این نکته را در نظر داشت، چنین افرادی از فرصت‌های اندک برای اشتغال و کسب درآمد برخوردارند و نهادهای اجتماعی نیز در این کشور، کمک و مساعدت چندان به آنها نمی‌کنند.

اما همانگونه که دکتر کاتوزیان به خوبی متذکر شده است، اعمال این ماده، با مشکلاتی روبرو می‌شود و در خصوص اجرای بند سوم آن می‌نویسند: «دادگاه‌ها بدلیل اشتغال زیاد و عدم استناد وکیل خواننده و به ویژه بدلیل نامتعارف بودن اینگونه اختیارات در حقوق ما، از آن استفاده نمی‌کنند، یا اگر به اختیار خود توجه کنند، شیوه‌ی کاستن ضرر و رعایت تناسب دخالت زیان دیده و مقصر را نمی‌دانند» (همان منبع، ص ۳۰۵).

وجود چنین نگرانی‌هایی کاملاً قابل درک است؛ به ویژه که بیماران ذهنی اغلب از توانایی مالی چندان هم برخوردار نبوده و غالباً قادر به اختیار وکیل نیستند و اگر هم قادر به اختیار کردن وکیل باشند، وکلای آنها هم رغبتی برای مطالعه و تلاشی مجدانه ندارند. از سوی دیگر، قضات ایرانی هم یا از این گونه مقررات نسبتاً متروک آگاهی چندان ندارند، یا در صورت علم و شناخت، کمتر تمایلی جهت اجرای آنها دارند. با وجود این، بندهای دوم و سوم ماده، می‌تواند در خصوص موضوع راهگشا باشد.

در اینجا پرسشی مربوط به مسایل شکلی مطرح می‌شود. سؤال این است که از لحاظ شکلی، آیا خواننده باید دادخواستی را جهت تقاضای اعمال بند دوم ماده‌ی ۴ ق. م. م. تقدیم

دادگاه کند، یا آنکه خود قاضی در صورت صلاحدید رسماً اقدام کرده و دلایل لازم را تأمین کند؟ با توجه به مفاد ماده‌ی ۱۴۱ ق. آ. د. م. که داشتن ارتباط میان خواسته‌ی خواننده و ادعای خواهان دعوای اصلی، یا وجود منشأ واحد میان آن دو را ضروری می‌داند، بنظر نمی‌رسد راه حل نخست عملی باشد. دادرس هر جا خود، اوضاع و احوال را مناسب ببیند، می‌تواند از اختیارش استفاده کند. نباید خواننده‌ای را که دچار بیماری ذهنی است ناگزیر کرد جهت گوشزد کردن اختیار قاضی، اقامه‌ی دعوا کند. هر چند که نماینده‌ی قانونی یا قراردادی وی در محکمه، امر دفاع از او را بر عهده گرفته باشد. تنها کافی است که خواننده یا وکیلش به چنین موردی استناد ورزد و احیاناً دلایل و مستندات لازم را نیز به دادگاه ارائه کند.

بند سوم ماده‌ی مورد نظر نیز می‌تواند در این زمینه ما را یاری دهد. ممکن است، خواهان دعوای خسارتی که خواننده‌ی آن دچار بیماری ذهنی بوده، شرایط ورود زیان را تسهیل کرده یا به تحقق آن کمک کرده باشد. مثلاً با علم به بیماری و جنون فردی، اموال خویش را از دسترس او دور نکنند. این مورد می‌تواند تا حدی باشد که فعل زیان دیده رابطه‌ی علیت بین عمل زیانبار وارد کننده‌ی خسارت و زیان را قطع کند که این امر خود می‌تواند مصداق ماده‌ی ۱۲۱۵ ق. م. باشد. در نتیجه، قاضی قادر است حتی حکم بر بی‌حقی خواهان صادر کند. مورد دیگر که در بند سوم مطرح شده آن است که قربانی وضعیت عامل را تشدید کرده باشد. این مسأله می‌تواند محل استناد فراوان واقع شود. چرا که در اجتماع ایران به دلیل حاکمیت این تصور که مشکل افراد مربوط به خودشان است و دولت مسئولیت خود را در این خصوص به نحو شایسته در نظر نمی‌گیرد؛ بی‌توجهی به امور معلولین بیداد می‌کند. بسیاری از معلولین ذهنی در کوچه و خیابان بدون هیچ مراقبتی سرگردانند. متأسفانه، ضعف شدید فرهنگی نسبت به برخورد با آنها وجود دارد و گاه کسانی با آزار این گونه افراد، موجب تشدید وضعیت بحرانی ذهنی آنان می‌شوند. کسی را که از بیماری روانی دیگری آگاهی دارد و با گفتن سخنان یا به کارگیری رفتارهایی که موجب عصبی شدن او می‌شود و در نتیجه، فرد بیمار به اموال او خساراتی وارد می‌آورد، نباید مستحق جبران تمامی زیانها دانست. این مورد یکی از مصادیق بارز طرح دفاع موسوم به خطای مشترک یا دخالت زیان دیده در ورود خسارت است.

در موقعیت کنونی که نهادی نظاممند جهت برقراری عدالت توزیعی در این زمینه وجود ندارد، دادرسان باید با تکیه بر موازین انصاف و وجدان بیدار خویش و با تمسک به مقررات موجود مسوولیت مدنی از شدت بار جبران زیان‌هایی که در اثر نقصان ذهنی عامل بی‌ار آمده است، بکاهند. با این حال، نباید از پای ایستاد و باید در اندیشه‌ی در افکندن طرحی نوین در این خصوص، جهت بر افشاندن پرچم عدالت کوشید. به نظر می‌رسد دیگر نهاد مسوولیت مدنی نمی‌تواند در این زمینه از کارایی مطلوب برخوردار باشد. اندیشه‌ی پرداختن به مسوولیت

اجتماعی، چندی است که در نظام حقوقی برخی کشورها نضج یافته است. ما نیز می‌توانیم با تکیه بر موارد پیشینیان خویش، به افقهای روشن‌تر بنگریم؛ تا بتوان جهت حمایت از زیان دیده و وارد کننده خسارتی که از فعل خود ناآگاه بوده است، چاره‌ای اندیشید.

گفتار دوم: ضمان عاقله: بستری جهت اجرای عدالت

امروزه در کشورهای گوناگون صندوق‌های تضمینی جهت جبران برخی از خسارات مانند خسارت ناشی از شکار، عملیات تروریستی و حوادث رانندگی ایجاد شده است (CASSON, 1999, p 168; BASTIN, 1999, p 14). در ماده‌ی ۱۰ "قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث" صندوق تأمین خسارت‌های بدنی در صورت عدم امکان رجوع به بیمه گزار به دلایل مختلف، پیشبینی شده است. حال باید دید، آیا تأسیس چنین نهادی در کشور ایران در خصوص جبران زیان‌های ناشی از جنون عامل، امکان پذیر است؟ شاید بتوان از مبنا و فلسفه‌ی وجودی نهاد عاقله که از احکام امضایی اسلام است، به عنوان دستمایه‌ای برای رسیدن به مقصود بهره جست. برای اثبات این پیش فرض ابتدا ردپای مسئولیت جمعی در قوانین موضوعه‌ی ایران را بررسی می‌کنیم (بند اول) سپس خواهیم دید که همبستگی اجتماعی مبنای ضمان عاقله بوده است (بند دوم) و سرانجام امکان تأسیس صندوقی تضمینی بر مبنای نهاد عاقله ارزیابی می‌شود (بند سوم).

بند اول. ردپای مسئولیت جمعی در قوانین موضوعه‌ی ایران

می‌دانیم که در اسلام، دیه از سه طریق تأمین می‌شود: پرداخت دیه بوسیله خود جانی؛ از جانب عاقله و از سوی بیت المال. مطابق ماده‌ی ۳۰۴ ق.م.ا.:"در قتل عمد و شبه عمد، مسئول پرداخت دیه خود قاتل است." همچنین به موجب قسمت اخیر ماده‌ی ۳۰۵ همان قانون، در قتل خطای محض، اگر قتل با اقرار قاتل یا نکول از سوگند یا قسامه ثابت شود، به عهده‌ی خود او است. علاوه بر اینها، ماده‌ی ۳۱۱ قانون مزبور، عاقله را تنها عهده دار پرداخت زیان‌های ناشی از جنایت‌های خطایی محض مربوط به قتل ناموضحه، می‌داند.^۱ در بندهای الف و ب ماده‌ی فوق‌الذکر، جراحات ناشی از خطای محض را که فرد به خود وارد می‌کند یا همه‌ی خسارات مالی ناشی از فعل شخص، بر عهده‌ی مرتکب گذارده شده است.

۱. بند ۵ ماده‌ی ۴۸۰ ق.م.ا.:"۵- موضحه: جراحی که از گوشت بگذرد و پوست نازک روی استخوان را کنار زده و استخوان را آشکار کرده است.

طریق دیگر پرداخت دیه، مربوط به جنایات ناشی از خطای محض است که بر عهده‌ی عاقله‌ی فرد نهاده شده است. قسمت نخست ماده ی ۳۰۵ ق.م.ا. چنین مقرر می‌دارد: «در قتل خطای محض، در صورتی که قتل با بینه یا قسامه یا علم قاضی ثابت شود، پرداخت دیه به عهده‌ی عاقله است.» مضافاً، ماده ی ۳۰۶ قانون مزبور، دیه قتل و همچنین دیه‌ی جراحت (موضحه) و دیه‌ی جنایت‌های زیاده‌تر از آن را در خطای محض به عهده‌ی عاقله گذارده است. در تبصره‌ی ماده‌ی اخیر، جنایات عمد و شبه عمد بیمار شدید ذهنی و فرد نابالغ در حکم خطای محض قلمداد شده و پرداخت دیه بر عهده‌ی عاقله است. لازم به ذکر است که در ماده‌ی ۳۱۳ همین قانون، موردی پیش بینی شده که به موجب آن، در صورت فرار قاتل و عدم تمکن مالی او، از بستگان نزدیکش، با رعایت قاعده‌ی الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود. هرچند که ظاهراً در اینجا، ضمان عاقله اجرا نمی‌شود، ولی نوعی توزیع خسارت را مشاهده می‌کنیم.

دست آخر، در قانون مواردی پیش بینی شده که پرداخت دیه از سوی بیت المال تحقق می‌پذیرد. از جمله‌ی آنها می‌توان به مواد ذیل اشاره کرد: به موجب ماده‌ی ۲۵۵ ق.م.ا.: «هرگاه شخصی در اثر ازدحام کشته شود و یا جسد مقتولی در شارع عام پیدا شود و قرائن ظنی برای قاضی بر نسبت قتل او به شخص یا جماعتی نباشد، حاکم شرع باید دیه‌ی او را از بیت المال بدهد...». همچنین، ماده ی ۳۱۲ قانون مورد بحث اعلام می‌دارد: «هرگاه جانی دارای عاقله نباشد یا عاقله نتواند دیه را در مدت ۳ سال بپردازد، دیه از بیت المال پرداخته می‌شود.»^۱ علاوه بر احکام موجود در قانون مجازات اسلامی، مطابق اصل ۱۷۱ قانون اساسی نیز در جایی که زیانی مادی یا معنوی در اثر تقصیر قاضی متوجه کسی شود، خود دادرس مسئول قلمداد شده و در غیر این صورت، جبران خسارت برعهده‌ی دولت خواهد بود. بنابر این، هرگاه جنایت به دلیل فقدان قصد یا بیماری ذهنی و صغر سن، به مرتکب قابل انتساب نباشد، پرداخت دیه از عهده‌ی او ساقط شده و جبران خسارت بین نزدیکان وی تقسیم می‌شود. از طرف دیگر، در مواردی که پرداخت دیه امکان پذیر نیست، دولت خود پرداخت آن را تضمین می‌کند. از آنجا که موضوع بحث به ضمان عاقله باز می‌شود باید مفهوم و مبنای آن را بشناسیم.

۱. همچنین رجوع شود به مواد: ۲۶۰، ۳۱۳ و ۳۳۲ ق.م.ا.

بند دوم. همبستگی اجتماعی مبنای ضمان عاقله

اگر در پی یافتن پیشینه‌ی مبنای نهاد عاقله باشیم، باید آن را در نظام قبیله‌ای اعراب پیش از ظهور اسلام جستجو کرد. شبه جزیره‌ی عربستان سرزمینی است گرم و بی آب و علف؛ مردم صحرا برای دستیابی به آب و علوفه‌ای جهت احشام خویش، ناگزیر به این سو و آن سو کوچ می‌کردند. این امر باعث می‌شد تا حکومتی مرکزی پا نگیرد. آنان نیک می‌دانستند که زندگی انفرادی در دل بیابانها می‌تواند چه مخاطراتی برای ایشان در پی داشته باشد. از این رو، حیات قبیله‌ای را برگزیده بودند. اعضای یک قبیله غالباً با یکدیگر رابطه‌ی خونی و نسبی داشته و قبیله بوسیله فردی که شیخ نام داشت، رهبری می‌شد. در درون قبیله نوعی همبستگی و یکپارچگی وجود داشت؛ به طوری که در جنگها و سختی‌ها به کمک یکدیگر می‌شتافتند. خشونت و بی‌مهری طبیعت بر چنین همبستگی می‌افزود. اگر یکی از اعضای گروه، عضو قبیله‌ی دیگری را به قتل می‌رساند، همگان جهت جلوگیری از ادامه‌ی خونریزی یا آسیب رسیدن به قبیله‌ی خویش، در تلاشی جمعی، شرکت جست و با بذل بخشی از مال خویش سعی می‌کردند تا از بازماندگان مقتول دلجویی کنند (بادینی، ۱۳۸۴، ص ۵۳۰ به بعد).

در معنای عاقله چنین گفته شده است که وجه تسمیه‌ی این واژه بدین دلیل بوده که شتری را که به عنوان دیه، پیشکش می‌کرده‌اند مقابل در خانه یا خیمه‌ی ولی دم، عقل (بستن زانوی شتر) می‌کردند. همچنین ریشه‌ی واژه‌ی مزبور را از عقل به معنای منع دانسته‌اند؛ یعنی، منع کردن کسان مقتول از انتقام. دست آخر آن را به معنای تحمل عقل (دیه از قاتل) ذکر کرده‌اند (گرچی، ۱۳۷۲، ص ۲۵۷).

پرسشی که جای طرح دارد آن است که به چه کسانی عاقله می‌گویند. قانون مجازات اسلامی در ماده‌ی ۳۰۷ خود، عاقله را شامل بستگان ذکور نسبی پدر و مادری یا پدری به ترتیب طبقات ارث دانسته است، به طوری که همه‌ی کسانی که حین الفوت می‌توانند ارث ببرند، بصورت مساوی عهده دار پرداخت دیه خواهند بود. مبانی و فلسفه‌ی وجودی ضمان عاقله را می‌توان به ترتیب ذیل بر شمرد:

۱- اهمیت تعاون و همیاری در اسلام؛ ۲- توزیع خسارات در جمع همانند بیمه؛ ۳- ضمان عاقله به عنوان اهرمی نظارتی و بازدارنده؛ ۴- حرمت خون مسلمان؛ ۵- جلوگیری از اعمال خشونت و بروز نزاع؛ ۶- حق و تکلیف متقابل ناشی از ارث و مسئولیت عاقله (بادینی، همان منبع، ص ۵۳۳).

بطور کلی مبنای اصلی ضمان عاقله همبستگی و تعاون بین افراد متعلق به گروه خویشاوندی است. انتقاداتی بر این مسئولیت وارد شده است که مهم‌ترین آنها از لحاظ جامعه‌شناختی است. چرا که بسیاری از نویسندگان بر این باورند که ساختار خانواده و جامعه

دستخوش تغییر و تحولاتی گسترده شده است. دیگر خانواده ها به صورت گسترده در کنار یکدیگر بسر نمی‌برند؛ بلکه نظام خانوادگی هسته‌ای جانشین آن شده است. با گسترش شهرنشینی و پیشرفت جوامع، گاه ممکن است بستگانی که از لحاظ قواعد حاکم بر ضمان عاقله، مسوول شمرده می‌شوند، سال‌های متوالی یکدیگر را ندیده و چه بسا همدیگر را نشناسند. فردی را می‌توان تصور کرد که حتی با گسترش وسائل ارتباطی، مانند تلفن و اینترنت از یکی از بستگان خویش هیچ اطلاعی نداشته و ناگهان در می‌یابد که مسئول دینی است که هیچ دخالتی در ایجاد آن نداشته است. انتقاداتی از این دست فراوان است. اگر خواستار آن باشیم که نهاد پیشین را با همان شرایط و احکام حفظ کنیم، می‌توان حق را به جانب منتقدین داد. اما چنین نیست؛ باید بر درختی که کهنسال که ریشه‌هایی در حال خشکیدن دارد پیوند نوآوری زد تا سرفرازانه به حیات خویش ادامه دهد و دیگر رهگذران به دیده‌ی رنج و زحمتی بدان ننگرند؛ بلکه سایه گستر آنان باشد. یقیناً می‌توان از دل چنین نهادی، مرهمی جهت درمان درمندان برگرفت. حقیقت آن است که ضمان عاقله بدین جهت ایجاد شده بود که اعضای قبیله از یکدیگر حمایت و دفاع کنند. آنان به خوبی می‌دانستند که اگر مجنونی مرتکب قتل شود، او را نمی‌توان مذمت کرد. او نه تنها مستوجب آن نیست که به دار مکافات آویخته شود، بلکه باید در پرداخت دیه به یاری وی شتافت. تحمیل مسئولیت ناشی از خطای محض بر اقربای ذکور قاتل که از اعضای عشیره و قبیله بودند، امری منطقی بود. چرا که این جمعیت به معنای امروزی، دولتی کوچک انگاشته می‌شد که باید بار خطای ناکرده‌ی چنین فردی را بر دوش کشد.

پرسش اساسی آن است که آیا باید همان احکام و شرایط را همچنان اعمال کرد؟ مگر نه آن است که با تغییر موضوع در خارج، حکم نیز باید تغییر کند؟ مگر نه آن است که فقیه و حقوقدان در جامعه‌ی اسلامی به عنوان دو بازوی توانمند حکومت مبتنی بر شرع و قانون، لازم است دست به نوآوری زده و معضلات جامعه را حل و فصل کنند؟ همین دغدغه‌ها ما را به سوی پیشنهاد تأسیس صندوقی تضمینی بر مبنای نهاد عاقله سوق می‌دهد.

بند سوم. تأسیس صندوقی تضمینی بر مبنای نهاد عاقله

پیش از این مشاهده شد که نه استدلال‌ات طرفداران مسئولیت اشخاص دچار بیماری ذهنی و نه آنان که به یک باره خواستار سلب مسئولیت اینان هستند، هیچ کدام نتوانسته است اذهان عدالتجویان را قانع کند. در جایی که انسان دچار معلولیت شدید ذهنی، خسارتی را به دیگری وارد می‌کند، بی تردید در مقابل دو قربانی قرار داریم. انتخاب بین هر یک از آن دو، ترجیح بلامرغ است. پس باید راه دیگر برگزینیم و آن هم، الغاء نسبی نظام مسئولیت مدنی در این

خصوص و روی آوردن به مسئولیت جمعی است. باید ضمان عاقله را گسترش داده و آن را در خصوص معلولین ذهنی شامل همه‌ی زیانها اعم از جانی و مالی دانست و بر اساس همان زمینه‌های پیش گفته، دولت عهده دار تصدی آن شود. ملاحظه شد که حتی وقتی در قتل خطای محض، جانی، عاقله‌ای نداشته یا عاقله وی تا سه سال از عهده پرداخت دیه باز می‌ماند؛ این دولت است که دیه را به بازماندگان قربانی می‌پردازد و فرد مجنون یا نابالغ هیچ‌گاه مسئول بازپرداخت خسارات انگاشته نمی‌شود. باید عدالت را در تأسیس صندوقی جهت تأمین خسارات ناشی از افعال زیانبار اشخاص دچار معلولیت ذهنی جستجو کرد؛ اما چنین عدالتی باید مبتنی بر انصاف باشد؛ به گونه‌ای که کسانی که از تمکن مالی لازم برخوردارند، حق عضویت پرداخته و دیگرانی که فاقد چنین استطاعتی هستند از امتیازات چنین صندوق تضمینی محروم نمانند و دولت خود از طریق درآمدهای جاری سهم آنان را تأمین کند. می‌توان حداقل در آمدی را جهت معافیت از پرداخت حق عضویت در نظر گرفت و در صورت عبور از سقف درآمدی مورد نظر، معافیت به طور پلکانی کاهش یابد. این مسأله‌ای نیست که در قوانین کشور ایران فاقد رد پا باشد. آنچه که می‌تواند ما را در این مسیر یاری دهد، تمسک به اصل "۲۹" قانون اساسی است. مطابق این اصل: "برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی‌سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح و نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی به صورت بیمه و غیره حقی است همگانی. دولت مکلف است طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم، خدمات و حمایت‌های مالی فوق را برای یک فرد کشور تأمین کند." جای تأسف دارد که در این ماده هیچ اشاره‌ای به معلولیت به عنوان یکی از نیازهای اجتماعی نشده است. اما می‌توان از اصطلاح "از کارافتادگی" چنین استنباط کرد که فردی که دچار معلولیت بوده و توانایی کار نیز ندارد باید مورد حمایت قرار بگیرد. چنان که در قوانین کشور فرانسه هم، معیار تعیین درصد معلولیت، میزان از کارافتادگی فرد است. به طور کلی می‌توان گفت که مصادیقی که در اصل "۲۹" بیان شده است، می‌تواند به عنوان حوادثی ناگوار شناخته شوند که همیاری جمعی را جهت جبران آثار آنها می‌طلبد. موردی که در حقوق تأمین اجتماعی از آن تحت عنوان خطر اجتماعی یاد می‌شود. مفهوم مزبور این گونه تعریف شده است: «حادثه‌ای فردی احتمالی که تحقق آن قطعی نبوده و بر زندگی اقتصادی فرد تاثیر گذاشته و موجب نوعی بی‌نظمی اجتماعی می‌شود که شایسته است به آن پاسخ داده شود» (Kessler, 1999, p 50). معلولیت ذهنی که اصولاً توانایی فرد را از انجام کار و فعالیت درآمدزا باز می‌دارد، باید مورد حمایت جمعی قرار گرفته و در جایی که در اثر ایراد خسارت به دیگران فرد مجنون در معرض از دست دادن دارایی خویش قرار می‌گیرد و به فلاکت

می‌افتد، باید به یاری او شتافت. با وجود این، نباید قواعد مسئولیت مدنی موجود در قانون مدنی و قانون مسئولیت مدنی را به یک باره به کناری نهاد. در جایی که فعل زیانبار عرفاً به شخص دیگری قابل انتساب است؛ خطاکار نمی‌تواند از بار مسئولیت بگریزد. پیشنهاد می‌شود که جهت تضمین حقوق زیان دیدگان در چنین مواردی آنان اختیار رجوع به صندوق مزبور یا فرد اخیر را داشته باشند. و اگر جهت جبران خسارت به صندوق مزبور مراجعه کردند، نهاد مورد نظر بتواند جهت استرداد وجوه پرداختی به فرد خطاکار مراجعه کند. نگارنده اعتراف می‌کند که طرح چنین صندوقی هنوز بسیار خام و ابتدایی است و باید متخصصین امر با عنوان طرحی آن را مورد امعان نظر قرار داده و کار مطالعاتی دقیق نسبت به آن صورت گیرد. تاسیس چنین نهادی می‌تواند از انتقاداتی که نسبت به نهاد عاقله صورت گرفته، جان به در برد. این سخن که گفته شده ضمان عاقله بر افراد معدودی تحمیل می‌شود در اینجا صادق نیست، چرا که در اینجا خسارت در کل جامعه پخش می‌شود. این انتقاد که شاید تاسیس چنین صندوقی میزان بی احتیاطی را افزایش دهد در خصوص مورد بحث موضوعیت ندارد. چرا که فرض بر آن است که اعضا، اشخاصی دچار بیماری شدید ذهنی بوده و محتوای افعال خویش را نمی‌شناسند. آنان واکنشی مکانیکی و بدون اراده به محرکهای خارجی دارند و به این مسأله توجهی ندارند که جبران خسارت از اموال خود او خواهد بود یا محل دیگری. در پاسخ این احتمال که افراد در صورت وجود چنین منبع مالی ممکن است به دروغ، ادعای جنون کنند باید گفت که در طرح پیشنهادی، معلولین ذهنی باید شناسایی شده و عضو صندوق باشند و علی‌الاصول نباید ادعایی مبتنی بر جنون آنی را مورد پذیرش قرار داد. مگر آنکه فرد سابقه بیماری داشته و یا گاه گاه جنون بر وی عارض می‌شده است. در پاسخ به این انتقاد که وجود ضمان عاقله، موجب گسترش بدبینی اعضای خانواده و بستگان نسبت به مرتکب می‌شود و آنان از خود می‌پرسند که چرا باید بار گناه و تقصیر دیگری را به دوش کشند باید گفت که حداقل در حقوق ایران داوری عرف به گونه ای است که مجنون را مقصر و قابل نکوهش نمی‌داند. در پایان این مطلب لازم به ذکر است که یکی از نویسندگان (بادینی، همان منبع، ص ۵۳۹) چنین پیشنهاد کرده است که ضمان عاقله به دلیل فعل کودک یا مجنون الغا شود و راه‌حل‌های ارائه شده مندرج در مواد ۷ ق.م.م. و ماده‌ی ۱۲۱۶ ق.م. مجری شود و یا تنها کسی که مستقیماً مسئولیت نگهداری و مراقبت چنین افرادی را به عهده دارد مسئول قلمداد کنیم و چنین مسئولیتی را هم تحت پوشش نوعی خاص از بیمه‌ی مسوولیت موسوم به بیمه‌ی سرپرست خانواده قرار دهیم مانند آنچه در حقوق فرانسه وجود دارد. ضمن هم آوایی با اندیشه‌های ایشان ذکر نکات ذیل ضروری می‌نماید:

اینکه مسئولیت عاقله با احکام کنونی آن باید الغا شود امری است معقول و قابل پذیرش؛ اما به نظر نمی‌رسد احکام مندرج در مواد ۷ ق.م.م. و ۱۲۱۶ ق.م. بتواند پاسخگوی مناسب به نیاز فعلی باشد. حقیقت آن است که راه حل ارائه شده در قانون مدنی ایران در خصوص معلولین ذهنی حتی از راه حل موجود در قانون مدنی فرانسه نیز پیشرفته تر است. آنگونه که یکی از نویسندگان فرانسوی (GOMAA, 1971, N° 90) که از ماده ۲-۴۸۹ قانون مدنی آن کشور به تنگ آمده بود به عنوان یکی از راه‌های پیشنهادی، مسئولیت مدنی مبتنی بر سببیت شخصی موثر پذیرفته شده در حقوق اسلام را پیشنهاد داده است. مع ذلک با موارد بسیار مواجه می‌شویم که فرد مجنون مستقلاً باعث ورود خسارت شده و در نتیجه خود مسئول می‌باشد. از طرف دیگر، زیان دیدگان جهت بهره‌مندی از راه حل موجود در ماده ۷ ق.م.م. باید تقصیر سرپرست را اثبات کنند که امری چندان ساده نیست. علاوه بر این، آنچه که مورد بحث است به بیماران ذهنی نه کودکان مربوط می‌شود. دوران حجر و ضعف قوای دماغی کودکان محدود بوده و پس از رسیدن به سن رشد از تحت قیمومت خارج می‌شوند. در بیشتر متون وضعیت صغیر غیر ممیز با مجنون مقایسه شده است و به خوبی می‌دانیم که نظارت فیزیکی بر کودکی ۵ ساله نسبت به جوانی ۲۵ ساله و محروم از عقل بسیار آسان تر است و از سوی دیگر نباید احکام حاکم بر این دو در حوزه‌ی مسئولیت مدنی را کنار یکدیگر مورد ارزیابی قرارداد.

برقراری بیمه‌ی موسوم به سرپرست خانواده بدون اندیشیدن به تمهیدی برای تأمین مالی آن بوسیله اجتماع، تحمیل بار سنگین پرداخت حق بیمه‌های گزاف بر عهده‌ی خانواده‌هایی است که بیماری پریشان را پذیرا هستند.

نتیجه

در این مقاله سعی شد در خصوص مسئولیت مدنی بیماران ذهنی راه‌حلی جستجو شود. برای نیل به سر منزل مقصود بهتر آن دانسته شد که راه‌ها را در قواعد موضوعه موجود بیابیم. ماده ۴ ق.م.م. اختیار قابل توجه به قضات جهت کاستن از بار جبران خسارت تحت شرایطی اعطا می‌کند. استدلال شد که با عنایت به شرایط خاص عامل ورود خسارت دچار بیماری ذهنی و قابل مسامحه بودن افعال زیانبارش در حقوق ایران قضات از اختیاری گسترده برای تعدیل میزان غرامات بر عهده این افراد برخوردارند. با این حال، محاکم کمتر تمایلی برای بهره‌گیری از اختیار موجود در ماده‌ی ۴ ق.م.م. دارند. به همین لحاظ و برای تضمین حقوق عامل دچار بیماری ذهنی و زیان‌دیده او پیشنهاد ایجاد صندوق تضمینی ارائه

شد. منبع چنین صندوقی از درآمدهای ملی و حق عضویت اعضای توانگر خواهد بود؛ مبنای آن را نیز در ضمان عاقله جستجو کردیم.

منابع و مأخذ

الف- فارسی

۱. بادینی، حسن، (۱۳۸۴)، *فلسفه ی مسوولیت مدنی*، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲. گرجی، ابوالقاسم، (۱۳۷۲)، *مقالات حقوقی*، «ضمان عاقله»، جلد دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۴)، *قواعد عمومی قراردادها*، ج چهارم، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا.
۴. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۲)، *الزامهای خارج از قرارداد: ضمان قهری*، ج ۱، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. مرادزاده، حسن، (۱۳۸۹)، *قانون مدنی و اصل مسوولیت مدنی بیماران ذهنی*، ش ۳، دوره ی ۴۰، فصلنامه ی حقوق مجله ی دانشکده ی حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.

ب- خارجی

- 1- OUVRAGES BASTIN, J. (1999), *Le paiement de la dette d'autrui*, LGDJ.
- 2-CASSON, Ph. (1999), *Les fonds de garantie : accidents de la circulation et de chasse, infractions pénales, actes de terrorisme et contamination par le VIH*, LGDJ.
- 3-LAFON J., (1960), *La responsabilité civile du fait des malades mentaux*, Paris, LGDJ.

- مقالات

- 1-BURST, Jean-Jacques, (1970), *la réforme du droit des incapables majeurs et sur ses conséquences sur le droit de le responsabilité civile extracontractuelle*, JCP G.
- 2-GOMAA, N. M. K., (1971) *La réparation du préjudice causé par les malades mentaux*, RTD Civ.
- 3-JOURDIN, P. ,(1996) *Responsabilité fondée sur la faute, Imputabilité*, Juris-classeur Civil Fasc.
- 4-KESSLER, F., (1999), *Qu'est ce qu'un risque social ?*, Encyclopédie de la protection sociale, Economica et Liaisons.
- 5-Le TOURNEAU, Ph.,(1971), *La responsabilité civile des personnes atteintes d'un trouble mental*, JCP G., Doctr.
- 6-MASSIP, J. (2002), *Les incapacités, étude théorique et pratique*.
- 7-SAVATIER, R., (1968), R. *Le risque, pour l'homme, de perdre l'esprit et ses conséquences en droit civil*, D. Chr.
- 8-VINEY, G. (1970), *Réflexions sur l'article 489-2 du Code civil : à partir d'un système de réparation des dommages causés sous l'empire d'un trouble mental, une nouvelle étape de l'évolution du droit de la responsabilité civile*, RTD Civ.

NOTES SOUS ARRÊT

- یادداشت بر رأی

- 1- KESSOUS, R., (1997), Civ 2° 19 févr. 1997, *Bull. civ. 2*, n° 56; *JCP*, II, 22848, concl.
- 2- VINEY, G. (1997), note sous arrêt Civ 2° 19 févr. 1997, *Bull. civ. 2*, n° 56 D.
- 3- JOURDIN P., (1997), note sous arrêt Civ. 2°, 4 juin 1997, D.